

**جواد صبحی** نمایندگان بیش از ۲۰هزار نیروی حق‌التدریس در آموزش و پرورش می‌گویند با وجود سهم‌بسنزایی که در پیشبرد امور آموزشی کشور دارند تابستان‌ها از حقوق، بیمه و حتی مزایای اولیه‌ای همچون مرخصی زایمان بی‌بهره‌اند و برخلاف دیگر گروه‌ها، از بسیاری تسهیلات قانونی محروم مانده‌اند.
وعدہ حل مشکلات این عدہ آن قدر تکراری شده که گویا حالا دیواری بلند از بی‌اعتمادی میان آن‌ها و مسئولان ساخته‌است. هدف از آنچه در ادامه و به روایت برخی از معلمان حق‌التدریس در گفت‌وگو با ما می‌خوانید، نشان دادن تنها چند خشت از چالش‌های روی هم چیده شده‌ای است که این دیوار را بالا برده است.

■ **تابستان‌هایی بدون حقوق**

تابستان برای بسیاری از معلم‌ها فرصت فراغت و فصل دوباره مهیا شدن برای حضور مؤثرتر در سال تحصیلی دیگر است؛ اما برخی از آن‌ها همین فرصت مغتنم را روزهایی شکننده، سخت، دیرگذر، تمام‌نشدنی و پر از چره باید کردن‌ها برای تأمین حداقل‌های یک زندگی آبرومندانه و شرافتمندانه می‌دانند.
یک معلم حق‌التدریس آزاد از سیستم‌ان ویلوجستان که به گفته خودش ۱۳ سال تمام در کنار نیروهای رسمی آموزش و پرورش با همان حجم کار و همان مسئولیت‌ها، برای آینده فرزندان این سرزمین تلاش کرده، به‌ما از تابستان‌های بدون حقوقش می‌گوید و از اینکه درآمد سالیانه‌اش بسیار کمتر از حدی است که بتواند یک زندگی آبرومندانه را تأمین کند.

«در تمام این سال‌ها با عشق به تدریس و تعهد به دانش آموزان کار کرده‌ام، اما بی‌ثباتی شغلی، نبود بیمه و مزایا و بی‌توجهی به سابقه و تجربه‌ام، فشار سنگینی بر من وارد کرده‌است. احساس می‌کنم در حق من و بسیاری از همکارانم ظلم شده؛ کسانی که سال‌هاست بار اصلی آموزش را بر دوش می‌کشند اما هنوز از ابتدای‌ترین حقوق شغلی محروم‌اند».

یکی از خانم‌های معلم برای آنکه وضع همکاران خود را برایشان شرح دهد به ما می‌گوید: «شرمنده‌ام که این را می‌گویم ولی باور تان نمی‌شود، همکار خودم مجبور شده در خانه‌های مردم کارگری کند، اگر خواستید شماره‌اش را به شما می‌دهم تا خودتان با او مصاحبه کنید».

معلمی حق‌التدریس اهل پایتخت هم با ۹ سال سابقه بیان می‌کند: «خیلی از همکارانم در این روزها دنبال کار دیگری می‌گردند، اما برای سه‌ماه، هیچ‌جا به کسی کار نمی‌دهند. با مدرک کارشناسی ارشد، در تمامی مسابقات و جشنواره‌های منطقه‌ای همواره جزو نفرات اول بوده‌ام، اما حالا سهم من از آموزش و پرورش ماهی ۱۷ میلیون تومانی است که نمی‌دانم چگونه آن را تقسیم کنم؛ بدهی کارت‌های اعتباری، اجاره‌خانه، هزینه‌های درمان، خرج بچه و موادغذایی، این مبلغ حتی برای ۵ یا ۶ روز هم کافی نیست».

■ **معلمی که از شاگردش کمتر حقوق می‌گیرد**

حق‌التدریسی‌های می‌گویند تمام سال تحصیلی را با این عذاب و فشار روانی و اقتصادی می‌گذرانند که وقتی کابوس روزهای تابستان برایشان شروع می‌شود تازه باید بنشینند و فکر کنند چگونه این سه‌ماه تعطیلی را بدون هیچ پولی بگذرانند؛ جالب آنکه برخی از آن‌ها حتی به تفاوت درآمد خود با دستمزد دانش‌آموزانشان هم اشاره می‌کنند.
«۱۰سال سابقه‌تدریس در مناطق محروم دارم، یکی از شاگردانم که فقط ۱۸ سال دارد به علت فوت پدرش مجبور شده ترک تحصیل کند، حال‌در کارخانه‌ای در فیروزکوه کار می‌کند؛ آن هم با حقوق ماهیانه ۴۰ میلیون تومان با ۱۰ساعت کار با صبحانه و ناهار و سرویس رفت و برگشت، بیمه و کلی مزایا؛ اما من که ۱۰سال سابقه دارم باید جلو خانواده و شاگردانم که حتی دیپلم هم ندارند سر افکنده باشم».

معلم دیگری هم از دغدغه‌های کارهای غیررسمی و شرط آموزش و پرورش برای تعیین وضعیت خودش برایشان می‌گوید: «۱۲سال در کلاس‌های ۴۰نفره و در کنار معلمان رسمی تدریس کرده‌ام، اما فقط نصف حقوق معلم رسمی دریافت می‌کنم و در تابستان نه بیمه‌ای دارم و نه حقوقی. ۹ماه معلم هستم و سه‌ماه کارگر، هر روز در طول سه‌ماه تابستان‌نگرانم که یکی از دانش‌آموزانم مراد حال کارگری در بیرون ببیند.

بعد از ۱۲سال به من می‌گویند برو آزمون بده تا لیاقتت برای معلمی ثابت شود. اگر تا به حال ثابت نشده است، چرا اجازه ادامه کار برای بچه‌های مردم را به من داده‌اید آیا لیاقت من به عنوان معلمی با ۱۲سال سابقه با کسی که هیچ تجربه‌ای ندارد و فقط یک آزمون می‌دهد (که تنها یک‌ماه زمان برای خواندن جزوه‌های استخدای لازم است) یکی است؟

من هیچ وقت در این آزمون شرکت نمی‌کنم؛ لیاقت من تاکنون

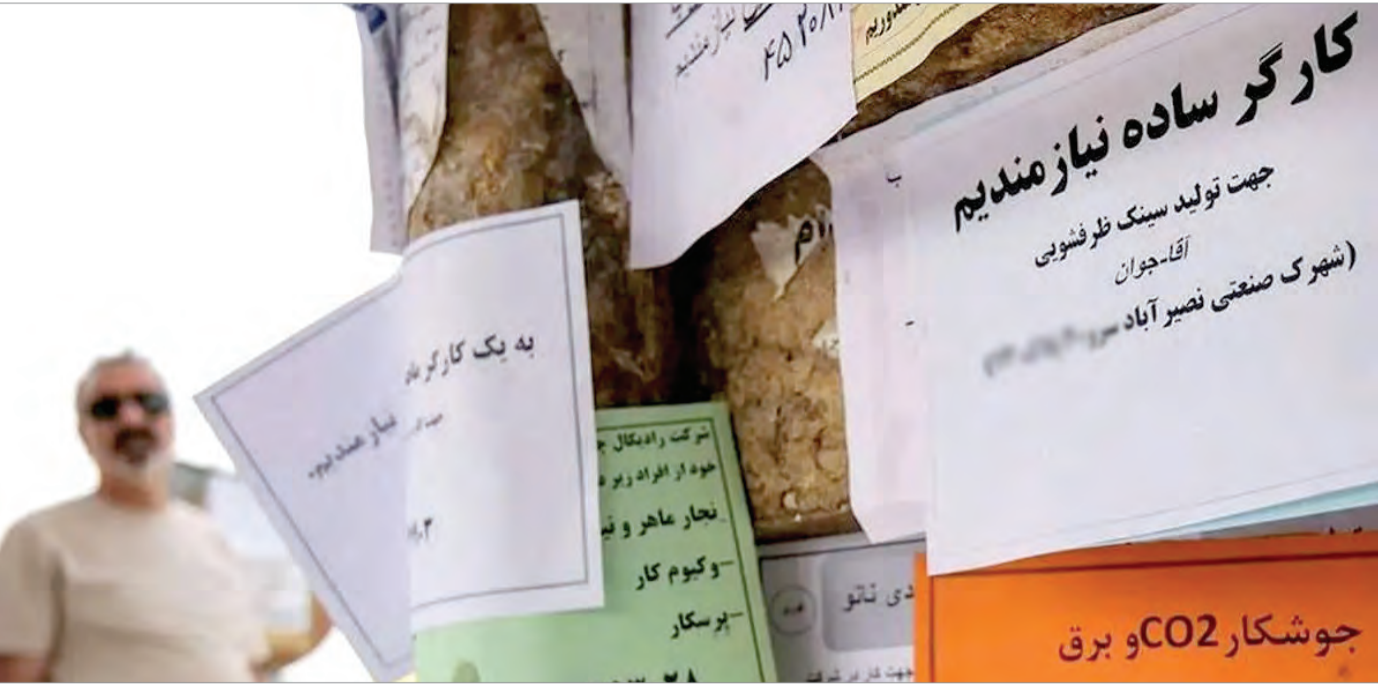
## همین حوالی

**ثریا مظهرنیا** | بهار که از راه می‌رسد، شهر لباس تازه می‌پوشد؛ نسیمی نرم از لابه‌لای شاخه‌های گزرد و خیابان‌ها را به نوشدن دعوت می‌کند. زیر آفتاب کمرنگ صبحگاهی، درختان توت با شاخه‌های خمیده و میوه‌های سفید و سیاه‌شان ، همچون دست‌های پر از بخشش ایستاده‌اند؛ دست‌هایی که بی‌پاسخ مانده‌اند، یا شاید در جایی نادرست گشوده شده‌اند. رهگذری که از کنار پیاده‌رو می‌گذرد، گاهی بی‌اختیار قدم‌هایش کند می‌شود. چشمش به دانه‌های رسیده‌ای می‌افتد که در ارتفاعی نزدیک، بر می‌زنند؛ انگار چیزی در دلش کشیده می‌شود، چیزی شبیه خاطره کودکی، شبیه خنکای باغی دور. اما همان‌دم، سایه سنگین دود و غبار شهر یاد‌آوری می‌کند که این میوه‌ها دیگر برای چیدن نیستند؛ که این توت‌ها، هرچقدر هم وسوسه‌انگیز، دیگر آن توت‌های پاک باغ‌های کودکی نیستند.

کودکی کوچک با چشمانی پر از خواهش، دستی به‌سوی شاخه دراز می‌کند و مادر آرام دست او را پس می‌کشد؛ با نگاهی که هم تهی از شادی است و هم سرشار از محافظه‌کاری. اینجا، در شهر پر دود و عبور، زیبایی هم گاهی بی‌استفاده می‌ماند؛ نعمتی که پیش از رسیدن به دست کسی، بر زمین می‌ریزد و تبدیل می‌شود به لکه‌ای تیره بر آسفالت. زیر قدم‌ها، توت‌های له‌شده همچون لکه‌هایی از یک شعر ناتمام پخش شده‌اند؛

درباره حق‌التدریسی‌هایی که مانند رسمی‌ها کار می‌کنند اما حقوق کمتری می‌گیرند

# معلمانی که مجبورند تابستان‌ها کارگری کنند!



باید مشخص می‌شد.»

■ **فوتسنتر تا پایان تابستان!**

معلم دیگری عنوان می‌کند: «بسیاری از ما سرپرست خانواده هستیم، اقساط بانک را پرداخت می‌کنیم و الان با توجه به اینکه سال‌های سال در آموزش و پرورش کار کردیم دیگر توان شروع کار جدید را در تابستان نداریم و کسی هم ما را به کار نمی‌گیرد. گویا ما معلمان حق‌التدریسی، در این شرایط جنگی و تورم اقتصادی باید فوتسنتر کنیم تا تابستان تمام‌شود و دوباره حقوق بگیریم. جمعیتان به اندازه جمعیت یک شهر است؛ یعنی به جز خودمان، خانواده‌هایمان هم درگیر مسائل ما هستند و حالا مسئولان قرار است به بهانه‌های واھی جمعیتی معادل جمعیت یک شهر را سه‌ماه گرسنه نگه‌دارند».

■ **واداران کردند دوشیفت کلاس برویم**

یک معلم مشهدی هم اظهار می‌کند: «پنج سال است که با همه وجودم، با دل و جان در بدنه آموزش و پرورش این سرزمین خدمت می‌کنم. سال اول با وعده‌های شیرین اما ناتمام و به جز خاطر کمبود معلم، واداران کردند دوشیفت کلاس برویم تا شاید کمبود معلم جبران‌شود. اما در تمام این سال‌ها، نه حقوقی درخور زحماتمان دریافت کردیم، نه امنیت شغلی داشتیم؛ تنها سهممان خستگی بود و بی‌ثباتی. در این روزها، حتی در شرایط سخت و جنگی، معلمان رسمی از تابستانشان بهره می‌برند، اما من معلم حق‌التدریس، تابستانم به روزهای خانه‌داری بی‌حیره و موجب تبدیل می‌شود؛ بی‌آنکه حتی از زحماتم ادا‌شود».

تابستان از راه می‌رسد، سه‌ماه داغ آن هم مثل همین چندماه‌بهار که چیزی بیشتر از هفت هشت روز دیگر از آن مانده خیلی زود تمام می‌شود، اما باور کنیم که گذر لحظه‌ها و ثانیه‌ها برای خیلی‌ها نه پر شتاب است و نه بی‌ملا؛ به‌ویژه وقتی از قول یک معلم حق‌التدریس می‌شنوی که می‌گوید: «سه‌فرزنددارم که متأسفانه دخترم معلول ذهنی است و رسیدگی خاص شبانه‌روزی لازم‌دارد. همسر هم بر اثر حادثه از کار افتاده است و با این شرایط، بدون حقوق تابستان و بیمه واقعاً ادامه‌زندی میسر نیست».

■ **دیگر خسته‌شده‌ام**

حق بدهید اگر بگوییم بهترین مصادیق برای اجرای عدالت را باید در نظام آموزشی و در چگونگی اداره آن جست‌وجو کرد؛ چنان‌که اگر وجود چندین نوع مدرسه و تفاوت میان آن‌ها نایقد کرده‌ایم، اگر بر ضرورت وجود نظام شفاف رتبه‌بندی معلمان تأکید می‌کنیم، اگر نگاه تبعیض‌آمیز معلمان و تقسیم‌بندی دانش‌آموزان به ضعیف و قوی و وجود مافیای آموزشی را به چالش کشیده‌ایم برای آن است که متقدمات مفهوم عدالت، نخست باید از بستر نظام آموزشی سر برآورد. مفهومی که حق‌التدریس‌ها معتقدند نظام‌تعلیم و تربیت سال‌هاست در بیانش برای آن‌ها الکن و ناتوان بوده است.

یک معلم حق‌التدریس با اشاره به سابقه ۱۳ساله حضور در مدارس دولتی و روزهای سخت کار در مناطق محروم عنوان می‌کند: «با وجود کار در کنار معلمان رسمی و تدریس در مدارس روستایی و حاشیه‌شهر همچنان از کمترین حقوق و مزایا و بیمه برخوردارم.

در هر بار رفت‌وآمد به محل کارم ترس و نگرانی شدیدی را باید تحمل‌کنم؛ چون حاشیه‌شهرها و راه‌های روستایی سرشار از خطر بوده و هست؛ با این حال، به خاطر عشق به فرزندان این مرز و بوم،

عشق به وطن و عشق به معلمی تا امروز خللی در حرفه و عشق‌به آن وارد نشده است؛ اما دیگر خسته‌شده‌ام؛ از این دیده‌نشدن‌ها، از تبعیض‌ها، از حقوق پایین، از بیمه نصفه نیمه، از ارزش نگذاشتن به تلاشم. آخر مگر فرق من با معلم رسمی در چیست؟ چرا با وجود بوجه، رأی کمیسیون و درخواست وزیر آموزش و پرورش، تبدیل وضعیت من انجام نمی‌گیرد؟ چرا حق من ضایع می‌شود؟ تا کی به من واگذار کردند درس بدهم و خودم در آتش ناعدالتی بسوزم؟».

معلم دیگری پنج‌سال سابقه کار دارد و مدرک کارشناسی ارشد. می‌گوید امسال را در روستا تدریس کرده است و بعد ادامه می‌دهد: «ناچار بودم ۲ میلیون تومان از حقوق ۱۲ میلیون تومانی‌ام را به پول سرویس اختصاص بدهم. چهار همکار داشتم که هر چهار نفر آن‌ها استخدامی ماده‌۲۸ بودند با دو سال سابقه کار. کلاس دویپاره را به من واگذار کردند چون سابقه بیشتری داشتم، یعنی سخت‌ترین کلاس؛ با اینکه کمترین حقوق و مزایا را دریافت می‌کردم.

در حق‌التدریسی به‌طور کامل درک کردم».
یکی دیگر از همین معلمان با شرایط مشابه اضافه می‌کند: «در آزمون استخدامی ۱۴۰۲ با نمره بالاتر از ۴۷۰۰ قبول شدم و طبق دفترچه آزمون قرار بود نمرات بالای ۴۷۰ پذیرفته‌نهایی می‌شدند؛ اما متأسفانه ما را نپذیرفتند.

در ابتدای مهر همان سال به دلیل آنکه در آزمون نمرات بالا کسب کرده بودیم از طریق اداره آموزش و پرورش استان دعوت به همکاری شدیم. در ابتدای سال به عنوان نیروهایی که هم از نظر علمی و هم گزینش مورد تأیید بودیم به صورت خرید خدمات جذب شدیم. در فروردین ۱۴۰۳ تبدیل به قرارداد معین شدیم؛ قراردادی که ۶ماهه بود و متأسفانه از ابتدای ابتدای مهر همان سال با وجود اینکه مشغول به کار برای آموزش و پرورش بودیم قراردادمان را تمدید نکردند و بدون هیچ دلیلی ما را به حق‌التدریس تنزل دادند. در هیچ ارگانی نیرو را به عقب برگشت نمی‌دهند؛ اما این اتفاق برای ما افتاد. شما بگویید در کدام ارگان نحوه همکاری فرد از قراردادی به حق‌التدریس برمی‌گردد؟

از سوی دیگر متأسفانه ما هم مثل دیگر همکارانمان در تابستان بیمه و حقوق نداریم و در حالی که در سخت‌ترین شرایط بدون

بیمه و حقوق سر کلاس حاضر شدیم، اما هنوز هم بیمه مهر، آبان، آذر و دی ۱۴۰۲ برای ما رد نشده است».
■ **یک انتظار شیرین، یک واقعیت تلخ**
امنیت شغلی به‌ویژه برای معلمانی که علاوه بر معلمی وظیفه سنگین مادر بودن و مادر شدن را هم بر عهده دارند از اهمیت دوچندانی برخوردار است. در این حال آن‌ها می‌گویند از این امنیت هم بی‌نصیب مانده‌اند.

یک خانم معلم اهل همدان در همین خصوص می‌گوید: «پس از یک دهه خدمت خالصانه، هنوز با نبود امنیت شغلی، عدم داشتن حقوق و بیمه در تعطیلات تابستان و بی‌ثباتی مالی دست

# جامعه

و پنجه‌نرم می‌کنم.

امروز شرایط من دشوارتر شده است؛ دوران بارداری را می‌گذرانم و فرزندم او‌اخر مهر متولد می‌شود؛ با این حال در میان این انتظار شیرین، با یک واقعیت تلخ روبه‌رو هستم؛ نه مرخصی دارم، نه حقوقی برای دوران پس از زایمان و نه تضمینی برای بازگشت به کار».

مادری دیگر بیان می‌کند: «سال‌هاست با وجود حقوق کم و بیمه‌های ناقص، در سخت‌ترین شرایط، حتی در روزهایی که باردار بودم، دوشیفت سر کار رفتم. ساعت ۶صبح از خانه بیرون می‌آمدم و ساعت ۶ عصر به خانه برمی‌گشتم و همیشه در مناطق دورافتاده خدمت می‌کردم.

به خاطر اینکه مرخصی زایمان نداشتم، نوزاد دو ماه‌ام را به کسی می‌سپردم و به مدرسه می‌رفتم. حالا حتی از کمترین حقوق و کف دریافتی که ۱۷ میلیون تومان است در طول مدت تابستان محروم هستم».

خانم معلم دیگری اضافه می‌کند: «من هم باردار هستم، بدون بیمه و حقوق. مرخصی زایمان هم ندارم و می‌ترسم اخراج شوم، آن‌هم درحالی‌که در منطقه‌ای که تدریس می‌کنم بهترین معلم در پایه تحصیلی خودم هستم».

■ **نیاید اعتراض کنید**

وعده‌های بی‌سرانجام و پاسخ‌های تلخ و غیرمسئولانه برخی مسئولان، دیواری بلند از بی‌اعتمادی میان آن‌ها با معلمانی می‌سازد که از آن‌ها می‌خواهیم آینده کودکانمان را بسازند. با این حال برخی از معلمان با ما از این وعده‌های تحقق نیافته و پاسخ‌های غیرمسئولانه سخن می‌گویند.

«من یکی از ۲۰هزار معلم حق‌التدریس آزاد هستم که از همان سال ابتدای خدمت به عنوان خرید خدمات، هرساله به ما وعده تبدیل وضعیت دادند و بعد از خرداد و پایان سال تحصیلی زیر وعده‌هایشان زدند.

پارسال که به ما کف دادند، گفتند چهارماه حق‌التدریس هستید، بعد از آن در فروردین قرارداد معین می‌شوید که نشدیم. گفتند مهر ۱۴۰۴؛ اما آن هم وعده بود. گفتند فروردین ۱۴۰۵ و الان هم دوباره می‌گویند مهر و این چرخه‌هشت‌سال است که همین‌طور ادامه دارد.

ما معلمانی بودیم که در مناطق دور و محروم با کمترین امکانات و تعداد بالای شاگردان به بهترین نحو کار کردیم که مبادا اخراج شویم و سال دیگر نیاشیم.

در اداره و مدرسه‌ها میان ما و رسمی‌ها فرق می‌گذاشتند و تا اعتراضی می‌کردیم در جواب می‌گفتند خدا را هم شکر کنید که کلاس دارید، شما نیاید اعتراض کنید. بدترین مدرسه‌ها را هم موقع سازماندهی به ما می‌دادند».

یکی دیگر از معلمان حق‌التدریس عنوان می‌کند: «هر سال با هر سابقه خدمت و بیمه، کمترین حقوق آن سال شامل ما می‌شود؛ برای مثال در حال حاضر ۱۷ میلیون و ۳۰۰ هزار تومان دریافت می‌کنم. تابستان هم که حقوق و بیمه نداریم، همین امسال با وعده پوچ و تو خالی مجلس گفتند از ابتدای فروردین قرارداد کار معین می‌شوید و تابستان حقوق دارید. با همین وعده‌وامی گرفتیم که الان برای پرداخت اقساط ماه آینده هر شب کابوس می‌بینم.

در مدرسه هم تا متوجه می‌شوند حق‌التدریس هستیم نگاه‌ها تغییر پیدا می‌کند و خدا نکند در این میان در اداره آموزش و پرورش کسی خصومت شخصی هم با تو داشته باشد، به هر پهلای سنگ‌اندازی می‌کند».

■ **به ما می‌گویند «بی‌سواد!»**

خانم معلم اهل سیستان و بلوچستان هم به ما می‌گوید: «سه مرحله در آزمون با نمرات بالا قبول شدم ولی به بزرگی خداقسم تا می‌گفتیم خرید خدماتیم (چون آن زمان هنوز حق‌التدریس نشده بودیم) با بدترین برخورد مصاحبه‌کننده روبه‌رو می‌شدیم؛ درحالی‌که زمان آقای صحرابی می‌گفتند اولویت قبولی با معلم خرید خدمات است ولی از عمد با ما این‌طور برخورد می‌کردند. در این سال‌ها متعهدانه خدمت کرده‌ام، به‌طوری‌که والدین از همان تابستان به مدرسه‌می‌روند تا از مدیران بخواهند فرزندان به کلاس من بیایند. آن وقت آقایان مسئول سازمان برنامه و بودجه ووزارتخانه به ما می‌گویند بی‌سواد».

معلمان حق‌التدریس می‌گویند از مسئولان و تصمیم‌گیرندگان کشور انتظار معجزه ندارند؛ عدالت و امنیت می‌خواهند. می‌گویند درخواستی جز حفظ کرامت انسانی و برخورداری از حداقل‌های قانونی (بیمه، حقوق تابستان و مرخصی زایمان) ندارند، پس لطفاً با نگاهی انسانی به وضعیت آنان نگاه کنید و پیش از آنکه این شکاف میان خدمت و حقوقشان عمیق‌تر شود، چراغی برای امنیت معیشتی آن‌ها بیندیشید.

سلاخی برکت در مسلخ بی‌تدبیری

## میراث تلخ کج کاشتی در فضای سبز شهری

چتری با آن وقار دیرینه‌شان یا «اقاقیا»های خوشبوی می‌توانند همنشینان بهتری برای پیاده‌روهای ما باشند؛ درختانی که هم سبز می‌مانند و هم حرمت نعمت خدا را در میان دود و غبار به حراج نمی‌گذارند. حتی «چنار»، این پادشاه دیرپای خیابان‌های ایران، اگر در جای درست خود بنشیند، می‌تواند هویتی پاکیزه و باشکوه به معابر ما ببخشد.

راهکار در این نیست که از نعمت درخت میوه چشم‌پیوشیم، بلکه راهکار در بازگرداندن هر نعمتی به جایگاه اصلی خویش است. درختان میوه باید در «پارک‌های شمر» یا «باغ‌راه‌هایی» دور از لبه‌آسفالت و دود بزرگراه‌ها کاشته شوند؛ جایی که زمین زیر پایشان نه سیاهی قیر، که سبزی چمن باشد. جایی که شهروند بتواند با دستانی شسته و خاطری آسوده، میوه بچیند و طعم بهار را زیر زبانش حس کند، نه آنکه از دور با حسرتی آمیخته به‌کراه، به تماشای هدر رفتن برکت بنشیند. شهر ما به تدبیر نیاز دارد تا بهار وقتی در پیاده‌رو قدم می‌زنیم، زیر پایشان نه لکه‌های سیاه و لغزنده، که سایه‌ای خنک و پاکیزه باشد. زمان آن رسیده است که مدیریت فضای سبز شهری، دست از تکرار الگوهای قدیمی بردارد و با جایگزینی گونه‌های «سایه‌گستر و پاکیزه»، آرامش را به خیابان‌ها بازگرداند. بگذاریم درختان توت در باغ‌ها بمانند و برای کودکانمان خاطره بسازند و خیابان‌هایمان را به درختانی بسپاریم که تنها رسانشان، بخشدن

نفسی تازه و سایه‌ای بی‌ددسر به عابران خسته شهر است. این‌گونه، هم حرمت نعمت حفظ می‌شود و هم حق شهروند در داشتن شهری پاکیزه و زیبا ادا خواهد شد.

**ثریا مظهرنیا، یکی از ۱۰ معلم برگزیده دنیا، معلم اهل بیجار است که سال گذشته بازنشسته شد و یاداش پایان خدمت خود را هم وقف کار خیر (اعطای جایزه به معلمان برتر کشور) کرد.**

